

دنیای رنگارنگ چندین هنر

● **قصه‌های من در عین فانتزی، سیاسی‌ترین قصه‌هایی هستند که زنان این زمان نوشته‌اند برای این که میراث حماقت، ناآگاهی، خرافات، عقاید بی‌پایه، ظلم به همدیگر، دست دراز کردن به زندگی یکدیگر در قصه‌های من نقد شده است.**

● **زن‌ها باید بفهمند که انسان درست و مؤثر بودن بهتر است از مورد پسند بودن و مهم‌تر آن که چه اشکالی دارد اگر کسی ما را نخواهد؟**

خانم فروغ‌اختر دولابی مادرم دختر نایب حسن خان غیاث دربار از نوایب دربار قاجاری بود و خاندان بزرگ مادری‌ام اغلب در انقلاب مشروطیت مکان و موضع خود را از دست دادند.

یتیم و در خانواده‌ای که بی‌سرپرست مانده بود به ده سالگی رسیدم. این زمان آغاز راهی است که تا امروز ادامه دارد. نوشتن به صورت قصه را در ۱۵-۱۴ سالگی آغاز کردم و اولین قصه‌ها در مجله‌ی فردوسی سال‌های ۳۹، ۴۰ به سردبیری دکتر محمد عنایت منتشر شد.

سال ۴۲-۴۱ در سه رشته‌ی دانشگاهی قبول شدم. ادبیات فارسی شاگرد چهارم و فلسفه و روان‌شناسی شاگرد شانزدهم و حقوق قضایی در رزرو. بی‌تردید فلسفه و روان‌شناسی را انتخاب کردم. در همان سال ورود با آقای محمد متوسلانی آشنا شدم و این آشنایی منجر شد به یک رابطه‌ی خوب ادبی، انتقادی. به طوری که ما غالباً همدیگر را در کتابخانه‌ی دانشگاه ادبیات می‌دیدیم. ایشان خیلی از اظهار نظرهای من در مورد سینما استقبال می‌کرد. در پایان دوره‌ی لیسانس با آقای متوسلانی ازدواج کردم.

پیش از ورود به دانشگاه در سال ۴۱-۴۰، کتاب کوچکی به اسم **زنبق ناچین** به شکل یک قصه بلند یا نوشته‌ای به قصد **رمان** به وسیله‌ی نشر صفی‌علیشاه و به قطع جیبی از من به انتشار درآمد که در کیهان ادبی آن زمان معرفی شد و مدتی بعد هم توقیف شد. به خاطر این که هفت یا هشت صفحه از آن به تظاهرات

مجموعه مصاحبه‌های حقوق زنان با زنان داستان‌نویس ایرانی که در برخی شماره‌های پیش ارائه شد و پس از این نیز گسترده‌تر از پیش - از این جهت که داستان‌نویسان مردی که به گونه‌ای نقش زن در اثرشان از هر سوی قابل توجه باشد نیز مورد نظر خواهند بود - ادامه می‌یابد. این مصاحبه‌ها با هدف آشنایی چهره به چهره با زنان داستان‌نویس - و گاه مردان - و معطوف به اندیشه، تجربه، حس و دیدگاه آنان درباره‌ی ادبیات زن، موقعیت وی و ... است.

این شماره از مجموعه مصاحبه‌های حقوق زنان با زنان داستان‌نویس، به میهن بهرامی، داستان‌نویس و نقاش، منتقد داستان و فیلم و روان‌کاو اختصاص یافته است. او بیش از ۳۰ سال است که در مطبوعات قلم می‌زند و در نشریاتی چون نگین، فردوسی، جنگ اصفهان، خوشه و وحید و ...، داستان و نقد منتشر کرده است. داستان حاج بارک الله و باغ غم و پنج قصه از مجموعه‌ی حیوان به زبان‌های بیگانه ترجمه شده است. داستان‌های او با زبانی فاخر و فخیم در خانه‌های پنج دری، با پرده‌های قلمکار ریز نقش و مخده‌های گلدار و آویزهای بلور و لاله‌های بلند و آینه‌های قاب برنجی و شیشه‌های رنگین و عطر نارنجستان می‌گذرد. زن در داستان‌های او در میان همین نشانه‌های زندگی سنتی، گاه به هویتی خاص دست می‌یابد و عصیان او در همین تنگنای معهود زندگی سنتی به هستی زنانه شکل فاعلانه می‌دهد.

● **خانم بهرامی فعالیت شما در دنیای علمی -نقد ادبی، سینمایی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی- و دنیای رنگارنگ چندین هنر در رفت و آمد بوده است، از این نگاه خودتان را معرفی کنید.**

○ من نمی‌گویم بالاخره، هر کسی یک جایی به دنیا آمده. این برای من مهم است که با نسبی که از جانب پدرم علی - که او را هنگام یک سالگی از دست دادم - به خاندان **لطفعلی خان زند کرمانی** می‌رسم و در حقیقت ریشه‌ی ایلاتی کویری دارم.

و از جانب مادر که هرچه آموخته‌ام از شکل و گویش اجتماعی تهران، از او دارم به خاندان قاجار.

دانشجویان مربوط بود و این که پاسبان‌ها در کامیون دانشجویان را با باتوم می‌زدند. این کتاب را دارم ولی کامل نیست فقط ممکن است بتوانم نشانتان بدهم. متأسفانه یک بخشی از اولش کنده شده و افتاده.

در همین زمان فعالیت‌های سیاسی دانشجویی بالا گرفته بود و زنده‌یاد پروانه اسکندری گروه‌های دختر دانشجویی را جلو می‌برد. سازمان دانشجویان نوشتن سرمقاله‌ی پیام دانشجویان را به من پیشنهاد کرد و با من مصاحبه‌ای ترتیب داد.

قصه‌ی **عروسک بازی** که کار سال‌های ۱۵-۱۴ سالگی‌ام بود، در مجله‌ی سخن سال ۴۱ به انتشار درآمد که نخستین بار بود که آن مجله‌ی خبری ادبی، قصه‌ای از یک نوجوان با آن تجربه‌ی محدود منتشر می‌کرد.

در طول سه سال تحصیل برای دوره‌ی لیسانس در مکتب استاد **جعفر پتگر**، تعلیم نقاشی را که از سن ۱۲ سالگی آغاز کرده بودم، ادامه دادم و در همین دوران، یک دوره‌ی یک ساله‌ی مجسمه‌سازی را در مدرسه کمال الملک زیر نظر دکتر **لعل ریاحی** و خوشنویسی را زیر نظر استاد بزرگ زنده‌یاد **حسین میرخانی** گذراندم.

پایان‌نامه‌ی لیسانس را در ترجمه‌ی **میتولوژی یونان** از استاد **یحیی مهدوی** گرفتم و زیر نظر استاد **حسین نصر** به پایان بردم.

در همان سال به دلیل بالا بودن معدل لیسانس، بدون گذراندن آزمون در رشته‌ی فوق لیسانس جامعه‌شناسی و در کنکور دکترای فلسفه قبول شدم و چون اغلب مواد که در رشته‌ی فلسفه و روان‌شناسی گذرانده بودم، در رشته‌ی فوق پذیرفته می‌شد، سهم عمده‌ی کارم منوط به نوشتن رساله بود.

ازدواج کرده بودم و همسرم که پیش از این بازیگر بود و فیلم‌هایی را کارگردانی کرده بود، برای ادامه‌ی تحصیل قصد سفر به آمریکا داشت.

در این سال‌ها، دکتر عنایت مجله‌ی **نگین** را برپا کرده بود و من از نخستین شماره‌های انتشار این مجله که ۱۳ سال منتشر شد، تا آخرین شماره، در آن قصه، نقد و گزارش نوشتم. از ۱۳ سال عمر نگین ده سال به طور مداوم در آن کار کردم. سه سال وقفه به علت سفر به آمریکا، ادامه‌ی تحصیل برای گرفتن دکترای روان‌شناسی اجتماعی از دانشگاه **یوسی‌آیل**، و بازگشت به ایران و مادر شدن بود.



دادند. در تهیهی مجدد نیمه‌ای از فیلم **جعفرخان از فرنگ برگشته**، نیز طراح و مشاور بودم. چیزی حدود ۲۰ فیلمنامه‌ی سینمایی و تلویزیونی نوشته‌ام.

مجموعه قصه‌ی حیوان در یک مجله، نوشتن قصه‌ی بلند **حاج بارک الله** که دوبار به انگلیسی و یک بار به زبان ایتالیایی ترجمه شده، نوشتن نقد فیلم و نقد کلی آثار فیلمسازان برای مجلات فیلم، گزارش فیلم، کتاب **کیارستمی**، کتاب **کیمیایی**، کتاب **علی حاتمی**، نوشتن درباره‌ی جامعه‌شناسی سینما و تحلیل روان‌شناختی کاراکترها و نوشتن برای طرح‌های تلویزیونی فعالیت این بخش از کار من بوده. مضاف بر کار قصه و تحلیل فیلم، برای مجلات کتاب **جمعه** به سردبیری **شاملو** و کتاب **تهران** نیز قلم زده‌ام.

پنج قصه و سه کتاب همراه با نوار، به منظور آشنایی کودکان با ادبیات جدی منتشر شده و سه قصه‌ی آماده‌ی چاپ دارم. پنج نمایشنامه از **براتیسلو نوشیچ**، نویسنده اسلاو و با ترجمه‌ی زنده **یاد ولی الله خاکدامن** و نگارش مجدد صحنه‌ای با قلم خودم که یک نمایشنامه‌ی نخست آن به نام **مرد مشکوک** مجوز خروج هم دارد.

نقد آثار دکتر سیمین دانشور، در ویژه‌نامه‌ی **نیمه دیگر کار فرزانه میلانی**، نقد شعر سیمین بهیانی در ویژه‌نامه‌ی دیگر از همین خانم در امریکا به انتشار درآمده و قصه‌ی **هفت شاخه سرخ** در استکهلم و نقد دیگر که در ماهنامه‌ی **تکاپو** بر جزیره سرگردانی از خاتم دانشور نوشته بودم، با ترجمه‌ی انگلیسی به جای مقدمه در نسخه‌ی ترجمه شده‌ی آن در امریکا منتشر شده است.

• کمی هم از حالات میهن بهرامی داستان‌نویس - هنرمند بگویید:

از نشانی‌هایی که درباره‌ی تولدم می‌دهند می‌فهمم که با اعصاب بسیار حساس و شاید تا اندازه‌ای آسیب‌پذیر به دنیا آمدم. ولی آن چیزی که این ویژگی زیستی را تشدید کرد، مرگ زودرس پدر بود. مادرم می‌گفت: «این قدر بهانه‌ی پدرت را می‌گرفتی و گریه می‌کردی که مردان فامیل را شکل پدرت درست می‌کردیم و معرفی می‌کردیم که این که آمد، پدرت است. کیف و لباس او را می‌پوشیدند اما تو باز می‌گفتی من آقای خودم را می‌خواهم.»

در هشت سالگی شروع کردم به روزنامه خواندن و از پیش از آن هم که بنابر رسم منزل پدریم، شاهنامه خوانی و نظامی خوانی به خصوص قصه‌های عاشقانه‌اش مثل شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون برقرار بود و من با آن‌ها آشنا می‌شدم.

در دوره‌ی ابتدایی، خانم معلم انشا، به من نمره‌ی ۱۴ داد. انشای عجیب و بسیار مبالغه‌آمیزی بود و از چیزهایی که شنیده و کمی هم تا آن سن خوانده بودم

مجله‌ی سخن که زمانی حدود ۲۰ سال در ایران به عنوان مجله‌ی وزین ادبی و زیر نظر زنده یاد دکتر پرویز ناتل خانلری منتشر می‌شد، نقد ادبی و بخشی از **تاریخ نقاشی هنر اروپا** را نوشتم. در همین زمان نخستین فعالیت‌هایم را برای ادبیات کودکان آغاز کردم که قصه‌ی **ماه خانوم** به وسیله‌ی کانون فکری کودکان برای انتشار و ضبط روی نوار، انتخاب شد. از دیگر کارهایم بر ادبیات کودکان، بازنویسی قصه‌ی نارنج و ترنج است.

پس از این - در تحصیلی که همچنان ادامه داشت - با دکتر **زمانی شرفشاهی** که فلسفه‌ی روان‌شناسی آدلر را در مکتب این دانشمند، در شهر گلن و به طور مستقیم از شاگرد او واتنو آموخته بودم، تحقیق و آموزش این فلسفه را آغاز کردم و کتاب **روان‌شناسی فردی** حاصل شش سال فعالیت در این زمینه است. بی فاصله پس از آن کار پژوهش، ترجمه، تحقیق را با دکتر **محمد مجد** بر اثری جامع از روان‌شناسان امروز آغاز کردم که اینک پس از ده سال کتاب **شناخت علائم و درمان بدون دارو در روان‌پزشکی** حاصل آن است.

نوشتن قصه بر اساس طرح تصویب شده از آقای **خلج** برای فیلمنامه‌ی **جست و جوگر**، مشاور کارگردان، طراح صحنه، طراح گریم، نقاش فیلم، طراح لباس در فیلم سینمایی **جست و جوگر** کار من بود که فیلم در جشنواره‌ی هشتم فجر، به اتفاق آرا کاندید نه جایزه شد و آقای **خاتمی** که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودند، جایزه‌ی مخصوص فیلمنامه را به این فیلم

در این سال‌ها، مجله‌ی **جنگ اصفهان**، **باغ غم** را منتشر کرد که اینک به سه زبان ترجمه شده و طی تحصیل در دانشگاه تهران، با **خوشه** به سردبیری **احمد شاملو**، همکاری داشتم.

از سوی دیگر و هم زمان با نوشتن چند طرح سینمایی که یکی از آن‌ها **سه دیوانه** بود، نقد فیلم می‌نوشتم.

مجلات وحید، **ستاره سینما**، **فیلم و هنر** و **ماهنامه سینمای ۵۳** و **بولتن** آن که در ایام برگزاری جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم تهران منتشر می‌شد، این نقدها را چاپ کرده‌اند که در مجموع - آن طور که از بررسی یکی دو دانشجوی برون مرزی که بر نوشته‌هایم پایان نامه نوشته‌اند - برمی‌آید نقدها حدود دو جلد کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای خواهند شد. در همین دوران تعداد ۲۰ فیلمنامه یک‌ساعته‌ی تلویزیونی نوشتم و در گروه ادب رادیو، به مدت پنج سال و در گروه ادب تلویزیون به مدت دو سال و در گروه دانش تلویزیون به مدت یک سال، نقد ادبی، و متن روان‌شناسی می‌نوشتم.

چهار قصه‌ی بلند برای قصه‌ی شب رادیو، به صورت نمایشنامه و یک فیلمنامه‌ی بلند برای فیلم سینمایی **شیادان** نوشتم. و در روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و دویار در مجله‌ی فردوسی، نقد ادبی و سینمایی نوشتم.

پیش از انقلاب، دو نمایشگاه انفرادی و گروهی، از کارهای نقاشی‌ام در **خانه‌ی آفتاب** و **خانه‌ی فرهنگ** و **هنر بانوان** تشکیل شد. در پنج سال آخر انتشار

● زنان بدانند که ازدواج، مهرورزی، داشتن یک دوست، پشتیبان یا شوهر و بچه هیچ یک برای زندگی بزرگ و با معنا کافی نیست.

نوشته شده بود. این انشا یک انشای پرمعنا بود ولی اگر معلم دقیقی بود فوراً باید متوجه می شد که این بچه یک بچه‌ی خاص است که این را نوشته. چون من نابلتون بنایارت را مثال خودپسندی و قدرت مداری و کسب مال و جاه جهانی آورده بودم. همه در مدرسه متفق القول بودند که من این انشا را از یر کردم و آدم سرکلاس و اتفاقاً به موضوعی مناسب برخوردیم. به همین دلیل هم بیش تر از ۱۴ نگرفتم.

در دوره‌ی ابتدایی شاگرد اول تهران بودم اما درس ریاضیات را اصلاً نمی توانستم بفهمم. بعدها در دوره‌های بالای تحصیلی بهتر توانستم با ریاضیات کنار بیایم. به هر حال در آن سن پناه بردم به نوشتن و یک قصه نوشتم البته به کسی نمی گویم که کجا چاپ شد ولی قصه‌ی ده سالگی من چاپ شد.

درباره‌ی حالات نویسنده‌ی فکر می کنم نویسنده باید مبالغه آمیز و فوق العاده باشد. خوب و بد این جا مطرح نیست. باید بجوشد. این جوشش همیشه در من بوده و هست. استاد پتگر همیشه به من می گوید: «میهن در تو شور هست.» شما همین الان در همین دوره از زندگی، یک کاری گردن من بگذارید که مورد شوقم باشد، ممکن است دو شب بی خواب بمانم و آن کار را انجام دهم. باید این شور وجود داشته باشد اگر این فرونشیند هر حرکتی به صورت انجام وظیفه در می آید. کمال طلبی یا ایده آلیسم هم از آن شور نشأت می گیرد.

● بعد از آن بی مهری معلم، باید شما نسبت به نوشتن به نوعی عقب نشینی می کردید.

○ نمی دانم یک مکانیزم کاملاً پنهانی در من بود. در امتحان پایان کلاس پنجم بعضی از بچه‌ها با من قرار گذاشتند که برایشان سر جلسه انشا بنویسم. من هم که از این بابت خیلی بچه‌ی گول خور و خنگی بودم، قبول کردم. بچه‌ها گفتند اگر تو انشای ما را بنویسی، ما در ریاضی به تو کمک می کنیم. من دقیقاً یادم هست و واقعاً مبالغه نمی کنم در یک جلسه‌ی امتحانی با وقت اندک ۱۱ انشا نوشتم و کسی هم متوجه نشده بود که این را یک نفر نوشته. به خود من هم معلم فکر می کنم پنج یا شش داد.

رفتن نزد استاد جعفر پتگر نیز از مواردی است که دید هنری مرا شکل داد. آن چه موجب شد ایشان به من توجه خاص مبذول کنند حفظ بودن تمام دیوان باباطاهر و بخشی از غزلیات حافظ و بی غلط خواندن قرآن بود. به هر حال این هم از اسباب‌هایی بود که



چرا پدر و برادرت که این ها را می نویسند نمی آیند این جا.»

پرمدعایی ام را یادم است. عجیب در این باره پرمدعا بودم. من هم گفتم که آن ها وقتی چاپ شد می آیند خدمتتان. وقتی این ها چاپ شد یکی از همشاگردی هایم گفت من یک اسمی شکل اسم تو، مهین بهرامی، در مجله‌ی فردوسی دیدم. من هم خیلی از اسم مهین بدم می آید، دلم می خواهد همان مهین را بگویند که غالباً هم نمی گویند تا همین زمان هم می نویسند مهین. به هر حال روی این دکه‌های روزنامه فروشی را گشتم دیدم نه هیچ مجله‌ای که اسم من رویش باشد نیست. یک روزی رفتم دفتر مجله‌ی فردوسی که نزدیک دبیرستان من بود. آن جا به من گفتند که بله خانم! این در شماره‌ی قبل چاپ شده است. سه تا از آن شماره با ۵۸ تومان حق التحریر به من دادند.

● پیشنهاد نوشتن سرمقاله برای نشریه‌ی پیام دانشجو که در پاسخ به پرسش نخست من گفتید، مربوط به چه سالی بود و چرا نپذیرفتید؟

○ سال ۴۰ یا ۴۱ بود. زمان صدارت دکتر امینی که بیش ترین شلوغی های دانشگاه راه افتاد.

نویسندگانی هستند که کار سیاسی می کنند ولی من نمی پسندم اما این سیاست زدگی در سرگذشت نوشتنم به صورتی جمع آمده است. از جزر و مدهایی که از کار سیاسی در دانشگاه دیده بودم، رنجی که

فراهم شد برای توجه هنر.

اولین حس چرایی ادبیات دقیقاً خاطریم است که در سال سوم یا چهارم دوره‌ی دبیرستان برایم ایجاد شد و بعد از نوشتن باغ غم و عروسک بازی هم داستان نویسی برایم به شدت جدی شد.

مجله‌ی فردوسی سال های ۳۸ و ۳۹ سه تا قصه از من چاپ کرد که این سه قصه مثل این که یک ماه پیش نوشته شده دقیقاً نوی ذهنم است که از چه نوع قصه‌هایی بوده. یادم است که در آن قصه‌ها بیش تر حادثه مد نظرم بود.

● بهترین خاطره‌ی ادبی تان را برایمان بگویید:

○ پیش از این هم به یکی از نشریات این پرسش را پاسخ داده‌ام. گفتم بهترین خاطره‌ی ادبی من این بود که وقتی مدرسه می رفتم مثلاً ده، ۱۲ سالم بود، همشاگردی هایم خیلی به مجله‌ی تهران مصور اهمیت می دادند. پدرانشان آن را می خریدند و آنان به مدرسه می آوردند و در روز یواشکی این مجله را باز می کردند و می خواندند. من آن مجله را هیچ گاه نمی خریدم. به هر حال همشاگردی هایم از بس متوجه قصه‌های مجله‌ی تهران مصور بودند، رویای من این شده بود که این مجله باز بشود و داستان من وسطش باشد. ولی هیچ چیز از مسائلی که بعدها پیش خواهد آمد در نظر من روشن نبود. یادم هست که فردوسی قصه‌ی اول مرا چاپ کرد آقای جهان بانویی و دکتر محمود عنایت با لطف بسیار به من گفتند: «دختر جون

● این زن هست که باید برتر از شوهر و کودک، یا در کنار این‌ها از خودش و برای خودش اسطوره بسازد.

بچه‌ها می‌کشیدند و در بعضی‌ها بیهودگی و عدم اطلاع کافی باعث می‌شد که حتا کارشان را از دست بدهند و در بعضی‌ها تهرمان‌پردازی و ایسدهال‌های بسیار مشعشع باعث می‌شد - مثل زنده‌یاد خدا رحمتش کند، بیژن جزئی با یک شش‌معه‌ی شخصیت و زیبایی - بی‌خود و بی‌سبب قربانی شوند. همه‌ی این‌ها سرنوشت نوشتنم را می‌ساخت و بر حالات نویسندگی‌ام تأثیر می‌گذاشت.

به هر حال من از روزنامه‌ی پیام دانشجو عذرخواهی کردم نه از جهت ترسو بودن بلکه یک حس در من بود و آن این که به درد کار سیاسی نمی‌خوردم و این بود که از همان سن بسیار کم یعنی ۲۰ سالگی من با فعالیت‌های سیاسی به این صورت در ایران مخالف بودم. این را به شما بگویم که هیچ‌کس از من یک جمله در هواداری از یک مشرب نمی‌تواند پیدا کند و از همان سن هم با کمونیسم در ایران و توده‌ای بازی مخالف بودم.

در آن ایام بود که آقای دکتر محمود عنایت که زمانی سردبیر روزنامه‌ی فردوسی بود، می‌آمد پشت در کلاس آقای دکتر صدیق این قدر می‌ایستاد تا کلاس تمام می‌شد و من بیرون می‌آمدم. بعد می‌گفت: «خانم بهرامی شما را دعوت می‌کنم به همکاری با مجله‌ای که گمان می‌کنم تا به حال نظیرش پیدا نشده».

● با دامنه‌ی گسترده‌ی فعالیت‌های ادبی - هنری و علمی که داشته و دارید، حال، که بی‌خیر است آینده بر شما آفرین می‌گوید.

○ به آینده‌ی تاریخی خودم به هیچ وجه علاقه ندارم یعنی برای من اصلاً مهم نیست که بعد از مرگ من تقدیس بشوم. کتاب‌هایم ۳۰۰ دفعه چاپ شود. خدا بیامری و بزرگداشت و غیره برای من مفت نمی‌ارزد. من می‌توانم به شما بگویم که در سرزمین من با این حساسیت‌هایی که نویسنده دارد، خیلی بد می‌گذرد که بر من گذشته در مقدمه‌ی مجموعه‌ی حیوان من گفتم هرگز نمی‌توانم لحظه‌های سنگینی را که بر من گذشته برای شما بگویم. شما بدانید که من در این روش و این زندگی همیشه بسیار تنها بودم. همیشه مورد هجوم بودم. هیچ وقت مورد ملاحظت نبودم و آن هم در سرزمینی که به نظر من هنوز بسیاری از مفاهیم گنگ مانده، مثل مفهوم کار سیاسی، مثل مفهوم ستم به انسان‌ها، مثل مفهوم فقر، مثل مفهوم ثروت، مثل مفهوم خوشبختی، مثل مفهوم سعادت و من تنها با دستمایه‌ی روان‌شناسی می‌توانم خودم را آرام کنم.

● یعنی دانسته‌های روان‌شناسی بیش‌تر از هنر به شما سکون و آرامش می‌دهد؟

○ فکر می‌کنم دانش روان‌شناسی چون من در حال انجام کار هنری انجام وظیفه می‌کنم نه این که با کار عشق کنم. کار برای من ایفای یک وظیفه در برابر خودم است. اجرای یک عمل بسیار حساس و مشکل است و سخت است که با تعبیر معمول زایمان توصیف می‌شود که به نظر من تعبیر دقیقی نیست به دلیل این که زانو در خلق آن چیز که الان دارد می‌آید نقشی ندارد و اعصابش راحت است، دلپره ندارد و فقط درد جسمی می‌کشد برای این که بچه را سالم به دنیا بیاورد. بچه را ما لحظه به لحظه نمی‌سازیم. بچه ساخته شده اما کار هنری این طور نیست لحظه به لحظه ساخته می‌شود و هیچ هنرمندی هیچ‌گاه راضی نیست و همیشه نگران است، نگران کمبودهایی است که در خودش وجود دارد و می‌هراسد که در کارش منعکس شود.

● پس هنر برای شما دغدغه‌هایی ایجاد می‌کند که شما با دانش روان‌شناسی بر آن غلبه می‌کنید و همچنین تنهایی‌های زندگی شخصی - حرفه‌ای و اجتماعی را.

○ بله، همین طور است.
● شما در مقدمه‌ی کتاب حیوان نوشته‌اید که با همه‌ی توانایی‌ها و استعدادهایی که زنان دارند بدون نیاز جفت‌جویی نمی‌توانند به زندگی ادامه بدهند و بسیاری از توان و استعدادشان را صرف این کار می‌کنند. من می‌خواهم در این باره کمی توضیح دهید.

○ زن دارای توانایی‌های بی‌حساب و گسترده‌ای است. این را خودمان هم می‌دانیم مرد هم این گونه است. بینیم از این توانایی‌ها چه گونه استفاده می‌کنیم. این توانایی‌ها در اثر یک نوع تربیت غلط و تفکر غلط و تفهیم خدشه‌آمیزی که جامعه به خصوص به آن می‌دهد، از طریق خانواده و اطرافیان به کودک منتقل می‌شود و زن را در اسارت جفت‌جویی ماندگار می‌کند. یعنی اولاً به زیبایی و جسم زن بسیار اهمیت می‌دهد. دختر بچه‌های کوچک به شدت نگران مایبشان هستند یا در اثر زیبایی به شدت خودپسند شده‌اند و بچه‌های خیلی کم سن‌تر از آن دختر بچه‌های خودپسند گفتارشان را خیلی قشنگ ادا می‌کنند، آن‌ها خودشان را لوس می‌کنند و دهانشان را کج، برای این که دائماً به او گفته‌اند زیبایی.

● به عبارتی این علاقه به زیبا بودن چیزی است که در اثر تربیت و محیط در آن‌ها به وجود می‌آوردیم و می‌گوییم اگر می‌خواهید در بین آدم‌ها جایی داشته باشید ناگزیر از همان بچگی باید دلبر باشید؟!

○ بله. در برخی از زنان نامیدی عقده‌ساز وحشتناکی ایجاد می‌شود. مهم‌ترین اصلی که در این زیبایی‌پسندی بسیار برای زن مستتر است، موضع پیدا شدن

● به نظر من هر قدر زن آگاهی‌اش قوی‌تر باشد و با تجربیات خودش صادق‌تر زندگی کرده باشد، بهتر می‌تواند کار هنری کند.

جفت است و بعد هم از آن طرف هزارها زن در طول سال بر اثر رژیم‌های شدید و غلط و ورزش‌های وحشتناک و جراحی‌های غیرلازم و خطرناک و به دست آوردن تناسب اندامی که جفت پسند است می‌میرند. اما بالاخره زن‌ها باید بفهمند که انسان درست و مؤثر بودن بهتر است از مورد پسند بودن و مهم‌تر آن که چه اشکالی دارد اگر کسی ما را نخواهد؟ فراموش نشود که من نیازهای طبیعی را رد نمی‌کنم بلکه القانات مصنوعی که طبیعی وانمود می‌شود را رد می‌کنم. به نظر من نظام طبیعت درست است.

● خانم بهرامی شما در داستان‌هایتان توجه عمیقی به مسائل زنان دارید مثلاً در داستان حیوان در داستان رود و نگار و داستان جن این آگاهانه بوده یا ناآگاهانه؟! یعنی خود آگاهانه‌ی شما به سوی مسائل زنان معطوف است یا خیر؟!

○ این موضوع بسیار پیچیده‌ی زندگی من است. من زن را به صورت مظه‌ری شناختم از زیبایی، خوبی، نیکی و ... لباسش را، فانتزی‌اش را، دوستی‌اش را، ظرافت و لطافت پوستش را حتا یک مقداری ضعف‌های جسمی او را در برابر چیزهای خشن دوست دارم. نظر من درست مقابل اندیشه‌های مثل میکال آنژ قرار می‌گیرد که می‌گفت من برایم مظهر زیبایی جسم انسان مرد است و هر قدر هم زن ساخته می‌بینید که فیزیکی مردانه است یک سینه و چیزهایی به آن اضافه شده، حتا عضله هم برای آن‌ها گذاشته. این نوع توجه او باعث شده که او جسم مرد را خوب بشناسد. من هم به دلیل توجهم به جنس زن، جسم و روان او را خوب می‌شناسم من در خانواده‌ای مفصل بزرگ شدم. مادر و مادر بزرگ که از خانواده‌ای آبرومند بودند، به اندازه‌ای در حکایت‌های خودشان زندگی‌های زنان را قشنگ تعریف می‌کردند و برای ما که دختر بودیم خیلی چیزها را مثل خشونت‌ها، ظلم‌ها، ستم‌ها، حوادث بد، زایمان دردناک، برخی مسائل خاص زنانگی، شب عروسی و این چیزها را نمی‌گفتند. به این ترتیب زن به شکل یک موجود اثیری غیرزمینی شسته و رفته‌ای که همیشه پر از نور و روان و حریر و رنگ و فانتزی بود، در ذهن من تجسم پیدا کرد. من هم به خاطر آن حس بصری در مسائل زیبایی‌شناختی یک چنین موجودی را دوست دارم. یعنی گردآفرید را آن قدر دوست نداشتم که ته‌مینه را دوست داشتم در شبی که سراغ رستم می‌آید.

● نویسنده‌گانی هستند که کار سیاسی می‌کنند ولی من نمی‌پسندم اما این سیاست‌زدگی در سرگذشت نوشتنم به صورتی خاص جمع آمده است.

● بزرگ‌ترین اشتباهی که امروز یک زن در زندگی‌اش ممکن است مرتکب بشود این است که بدون استقلال مالی وارد زندگی زناشویی بشود.

زنی هست که ۱۶ مرتبه تقاضای طلاق کرده چون شوهر معتاد او را کتک می‌زند. بچه‌ها را کتک می‌زند. می‌خواهد او را وادار به مواد فروشی کند اما طلاقش نمی‌دهند. می‌گویند برو یک کاری بکن که ترک کند. به این دلیل من به شما می‌گویم تظلم هست. مواقع بیکاری، بیهودگی را می‌شود اختصاص داد به کسب یک توانایی که این توانایی هم استقلال مالی بیاورد و زن همیشه گدای این نباشد که دستش را دراز کند و در یوزه‌گی کند. خودش از خودش درآمدی داشته باشد این وقت‌های بیهوده‌ای را که هدر می‌دهد.

● شما به استقلال اقتصادی زنان اعتقاد دارید؟
○ بله، صددرصد. بزرگ‌ترین اشتباهی که یک زن امروز می‌تواند در زندگی‌اش مرتکب بشود این است که بدون استقلال مالی وارد زندگی زناشویی بشود. آمار نشان می‌دهد که تقریباً چیزی نزدیک به ۹۰ درصد اختلاف‌های زناشویی بر سر مسائل مالی و اقتصادی است.

● به مادری و نقش مادری چه گونه نگاه می‌کنید؟
○ من فکر می‌کنم که کسی که تجربه‌ی مادری را به صورت زایمان یا به صورت برقرار کردن رابطه‌ی عاطفی مادری با کسی نداشته باشد، هیچ وقت کامل نیست. این نظر من است. البته مادری از آغاز خیلی حساس است برای این که برای اولین بار شوهر در کنار خودش مادر می‌بیند و یک تقسیم عاطفی می‌شود. به تدریج آن حالت‌هایی اول را کنار می‌گذارد یعنی این زن مادر است گرچه ۱۶ سالش باشد. شکلش هم تغییر می‌کند. خوب به نظر من زیباتر می‌شود. منتها چه نوع زیبایی، یک زیبایی عقلایی - معنایی، یک زیبایی مقایسه‌ای. بله از معشوقه در می‌آید، می‌شود مادر و چه بهتر به تدریج که بچه‌ها بزرگ می‌شوند نمود زن در این فرار عاطفی در این اجرای نقش مشکل و در این تقسیم عواطف جوریه‌جور به شوهرش، به بچه‌هایش، به امیالش ساخت پیچیده‌ای پیدا می‌کند.

● گفته‌ی خاصی برای زنان دارید؟

○ پیام اصلی من این است که زنان بدانند که ازدواج که مهرورزی، که داشتن یک دوست، پشتیبان یا شوهر و بچه، هیچ یک برای یک زندگی بزرگ، یک زندگی بامعنا کافی نیست. این زن هست که باید برتر از شوهر و کودک، یا در کنار این‌ها از خودش و برای خودش اسطوره‌ای بسازد.

● چه تعریفی از ادبیات زنانه دارید.

○ ادبیات زنانه اولین خصوصیتش که خیلی به آن اعتقاد دارم اتکا به تجربه‌های غیر قابل دسترس زنانه است. یعنی مثلاً فرض کنید آن چیزی که در وجود یک



کار می‌آید. قصه‌های من در عین فانتزی، سیاسی‌ترین قصه‌هایی هستند که زنان این زمان نوشته‌اند برای این که میراث حماقت، ناآگاهی، خرافات، عقاید بی پایه، ظلم به همدیگر، دست دراز کردن به زندگی همدیگر توی قصه‌های من نقد شده است.

در داستان حیوان بزرگ‌ترین شکل این ظلم مطرح می‌شود. فرض کنید یک کار سیاسی اجتماعی پیش می‌آید، صد جور دروغ و حقه بازی سرهم می‌کنند مثل پدر و مادر آن پسر داستان حیوان. بعد در برابر تمام تمهادهای که کرده صد جور دروغ و حقه بازی به سر آن موجود بی‌گناه سوار می‌کنند برای این که هوس دل خودش را ارضا کنند. در حیوان بکارت، بکارت روح و جسم دختر تقدیم پسر می‌شود و بعد هم آن بلاها که به جای عشق بر سر دختر می‌بارد.

از این آدم‌ها هزارها پیش من آمده‌اند برای مشاوره‌ی روانی. زنانی که دچار وسواس روانی شدند، از بام تا شام دستشان را می‌شویند از بس به آنان گفته می‌شود تو فلان کاره هستی. من دارم یک چیز مستدل به شما می‌گویم. من نویسنده‌ای هستم که کار روان‌کاوی بالینی می‌کند و قصه می‌نویسد. یعنی آن نتیجه‌ای را که از مسائل بالینی گرفتم شکل قصه می‌دهم. خاتون در قصه‌ی حاج بارک الله آن موقع که برای تنبیه، موضع زنانگیش را سوزاندند دیوانه می‌شود و حالت جنون می‌گیرد و به کوه و دشت می‌زند و می‌رود.

● زنان در داستان‌های شما زیبا هستند یعنی قهرمانان داستان شما همیشه زن‌های زیبایی هستند مثل در داستان حاج بارک... آن سوگلی وقتی رد می‌شود بوی عطر نرگس می‌آید.
○ ولی یادتان باشد که دانه دانه این که این شکل بود یا آن شکل بود را نمی‌گویم. مجموعه‌ی چیزی را که می‌گویم زیبا می‌شود.

● شما در همان یک جمله که در توصیف زن داستان گفتید ما آن را برای خودمان می‌سازیم به هر حال آن آدمی که مورد نظر شماست و در ذهن ما هم ساخته می‌شود، زیبا است چون شما زن را زیبا می‌دانید.

○ بله من اصلاً ذات زن را زیبا می‌دانم و اصلاً هم سنی برایش در نظر ندارم.

● شما زن‌ها را زیبا تصور می‌کنید. همیشه زن‌های داستان‌تان زیبایی‌ها را در باغ غم، مادر زیباست در عروسک بازی آن دختر خیلی زیباست. خوب این چه "بونه" با آن حرف‌هایتان که می‌گویید که نباید درباره‌ی زیبایی تبلیغ شود و نباید به یک دختر بچه مرتب بگویند که تو زیبایی یا باید می‌بودی جور در می‌آید؟

○ ببینید چند جنبه به وجود می‌آید اول جنبه‌های زیبایی شناختی موضوع است چون واقعاً این زن‌ها زیبا بوده‌اند. بخشید خودیستدانه نباشد یک دور دیگر در قصه‌هایم بزنید، ذات چندین نوع شوربختی و ظلم زیر

انتشارات هیرمند منتشر می‌کند:



شاهنامه‌ی فردوسی

گزارش و ریشه‌شناسی واژگان
و شرح یکایک ابیات و عبارات

همراه با ترجمه‌ی
عربی بنداری

با فهرست واژه‌های
اوستایی و پهلوی

مقن اساس: چاپ مسکو

مقابله با نسخه‌های
(فلورانس) و «خالقی مطلق»
و پنج نسخه‌ی دیگر

مهری بهفر

نکرده‌اند. ولی من تخیل متناسب با کار نویسندگی
خانم فروسی بود را خیلی دوست دارم. در نثر و در کار
تکنیکی و پیش‌پروم و سامان دادن رمان با ایشان
همراه فمینیسم و تخیلی که قصه‌های به نام بهار
کاتماندو را شکل می‌دهد واقعا برای من خیرتانگیز
است. از خانم گلی ترقی هم باید نام ببرم که
داستان‌هایشان را بسیار دوست دارم.

ولی بسیاری از نویسندگان زن که در این زبان
درواز می‌نویسند حرف‌های خاله زنگی و اندیشه‌های
بسیار پیش پا افتاده‌ای را که اصلاً متناسب زن امروز
نیست، درباره‌ی عشق و روابط عشقی در قصه و داستان
و حتی شعر مطرح می‌کنند.

● به نظر شما پرداختن به آن گونه تنانگی در کار
هنری وقاحت است؟

○ نه به هیچ وجه یک مقداری زیادی بلاهت است و ته
مانده‌ی همان پاورقی نویسی‌هایی‌ست که سال‌ها رایج
شد.

● نظر شما در مورد جنبش سیاسی، اجتماعی،
ادبی فمینیسم چیست؟

○ نظرم خیلی منفی‌ست. به هیچ چیزی از آن اعتقاد
ندارم. فمینیسم صد سال پیش به خاطر تحول
اقتصادی و تقریباً مقدار زیادی تبلیغاتی غزب راه افتاد
و جریان خود را طی کرد و به اندازه‌ای که مدعی بود
موفق نشد. به طوری که اگر ما در فیلم‌های خبری به
صورت دقیق و مستند نگاه کنیم می‌بینیم که
منشی‌های خوشگل و خوش برویلا در کنار مردانی که
آن‌ها را اداره می‌کنند در جلسات بزرگ سازمان امنیت
نشسته‌اند و احياناً هفت یا هشت خانم موقر که حرف
هم نمی‌زنند یا نطقشان خیلی کم است. این در
بزرگ‌ترین مجمع جهان آزاد اتفاق می‌افتد. در مملکت
خودمان که من اصلاً میل ندارم درباره‌اش حرف بزنم نه
در گذشته نماینده‌ی زن داشتیم نه الان. برای این که
من نشنیدم نماینده‌ی زنی حرف خودش را بزنند.
نماینده‌ی زن موقعی که نوبت صحبت گردش می‌رسد
فوراً رجعت می‌کند می‌گوید همچنان که فلان آقا گفت.
● خوب همین حرف‌های شما که زنان را در
سازمان ملل دست نشانده‌ی مردانی می‌دانید که
آنان را اداره می‌کنند و این که هیچ نماینده‌ی
زنی حرف زنان را نمی‌زنند و به مردان رجعت
می‌کند و به ویژه در داستان‌هایتان مانند حیوان
و ... همه دارای نگاهی اعتراض‌آمیز به این گونه
هستی زن و فمینیستی است، در این باره چه
می‌گویید.

○ از دیدگاه من فقط طرفداری کردن یک جانبه از زن،
اشتباهات، کاستی‌ها یا توانایی‌های او کار درستی
نیست. به شعار و توهم نیز هیچ اعتقادی ندارم.

● خانم بهرامی از فرصتی که برای گفت‌وگو به ما
دادید، سپاسگزارم.

زن از حس یا عشق یا میل می‌جوشد، مرد اصلاً
نظیرش را نمی‌تواند تجربه کند. مثنوی فروغ به نظر من
دقیقاً با اتکای عمیق به تجربه‌های سروده شده
خیلی خالص و خیلی ناب، خیلی شفاف است.

آمای بیگانه با پیراهن
آشنای سیزده‌زبان تنم
شعرا زن دیگر هم خیلی بلورین و بلور بازو را تعریف
کرده‌اند سروده‌ی آن‌ها مثل یک جور آگهی و دعوت
منتزل می‌ماند ولی شعر فروغ این گونه نیست.
● تفاوت در چیست؟

○ تفاوت دید. یعنی زاویه‌ی دید یک زن به صورت
طبیعی با زاویه دید یک مرد تفاوت دارد. یک چنین
ادبیاتی اغلب برشمار، خالص و درست باشد اولین
حسش بعد از لذت هنری، آگاهی دادن از دنیای آن
آدم است. تفاوت در درک و نگاه و حس عمیق زنانه
است که در لحظه‌ی انتخاب واژه به وسیله‌ی ذهن و
حس در شعر می‌جوشد:

آه آهای از سحر شاداب‌تر
از بهاران تازه‌تر سیراب‌تر

عشق دیگر نیست این، این خیرگی‌ست
چلچراغی در سکوت و تیرگی‌ست
عشق چون در سینهم بیدار شد
از طلب پا تا سرم ایثار شد
این دگر من نیستم من نیستم
حیف از آن‌عمری که با من زیستم

این زن همه‌ی عشق شرقی زنانه را در این مثنوی
سروده است. هرکس بخواند می‌فهمد این را یک زن
گفته و به عبارتی برچسب زنانه‌اش را در درونش دارد.
به نظر من هر قدر زن آگاهی‌اش قوی‌تر باشد و با
تجربیات خودش صادق‌تر زندگی کرده باشد، بهتر
می‌تواند کار هنری کند.

● از داستان‌نویسان زن ایران کدام را
می‌پسندید؟

○ خانم دانشور را برای رمان سووشون تحسین می‌کنم.
خیلی درباره‌ی ایشان نوشتم ولی گمان می‌کنم هیچ
وقت آن حرفی که در قلم بود نگفتم. من ۱۵ سال
کوشش نوشتاری کردم تا بدون آن که رمان نقص پیدا
کند از ۳۳۰ صفحه به ۱۵۰ صفحه خلاصه نویسی شود و
فیلمنامه‌اش را هم من نوشتم. اما بی این که مقلد باشم
یا پیرو ایشان خانم سیمین دانشور را در نوشتن این
رمان بسیار موقر می‌دانم. یعنی تقریباً می‌توانم بگویم
بر قلم‌های خاص در ادبیات داستانی نشسته ولو این که
این رمان در معرض زمان قرار بگیرد و چند تا قصه‌ی
کوتاه ایشان مثل شهری چون بهشت را دوست دارم
و از میان این‌ها هم عاشق داستان سوترا هستم.

● درباره‌ی خانم دانشور بسیار گفته شده است،
لطفاً از جوان‌ترها بگویید.

○ خیلی از جوان‌ها هنوز هویت خودشان را پیدا